



خادم



چرا «شاهنامه» مهم است؟این پرسشی است که بسیاری از بزرگان ادبیات به آن پاسخ داده اند. در قالب گفت وگو و سخنرانی و مقاله و کتاب. در زمان های مختلف و هریک از ظن و زبان خود. صاحب نظران در برخی دیدگاه های خود اشتراک دارند. و تفاوت ایشان بیشتر در درجه اهمیت وارجحیتی است که هریک برای ویژگی های «شاهنامه، قائل است. دراین میان، برخی نیز بر نکات ظریف وکمتر گفته شده ای توجه داشته و آن ها را نمایان کرده اند.

یکی از دلایل و انگیزه هایی که سبب می شود درباره اهمیت اثری سترگ همچون «شاهنامه» به تکرار صحبت شود این می تواند باشد که قدر و ارج آن، آن چنان که باید نزد مردم و مسئولان شناخته نشده، یا به عمد نادیده گرفته شده است. گفتن از اهمیت «شاهنامه، تلاشی است برای یادآوری داشته ای بی مانند که قرن هاست در زرفای ذهن و فرهنگ ایرانیان رسوخ کرده و شاید بیش از هر اثر ادبی دیگری به صورت خود آگاه یا ناخود آگاه، در زندگی آنان تأثیر گذارده است.

جلال خالقی مطلق (زاده ۲۰ شهریور ۱۳۱۶)، که حدود چهار دهه از عمرش را به کار روی «شاهنامه» صرف کرده است و به تأیید بسیاری از اهل فن، بهترین تصحیح «شاهنامه» را ارائه کرده است، یکی از کسانی است که بسیار و به بهانه ها و مناسبت های مختلف درباره اهمیت «شاهنامه» گفته است. آنچه در ادامه می آید گزیده ای از دیدگاه های او در این باره است که از سخنرانی اش در لندن در سال ۱۳۹۶ گرفته شده است. این سخنرانی با عنوان «اهمیت شاهنامه فردوسی» در کتاب «سخن های دیرینه» آمده است.

۱. شاهنامه و میتولوژی

در یونانی «Mythos» به معنی افسانه های نخستین هر ملتی است درباره آفرینش جهان و برخورد های نخستین انسان با طبیعت و نیروهای نیک و بد که در گیراگیر این برخورد خدایان و شهریاران و پهلوانان هر ملت ظهور می کنند. «میتولوژی»، در یک جمله، تاریخ فرهنگ مادی و معنوی اولیه هر ملت است. نخستین بخش شاهنامه، و دست کم حدود پنج هزار بیت از این کتاب، تاریخ میتولوژی ایران است. [...] در میتولوژی ایرانی یک بلای آسمانی یا قهر طبیعت یا خشم یکی از خدایان بهانه گیر سبب از دست رفتن جهان خیر نیست، بلکه دلیل تباهی جهان خیر در این است که رهبر این مردمان یک روز به غلط می افتد که همه این نعمت ها را او خود، تنها، بدون پشتیبانی پروردگار و بدون دستیاری مردمان، پدید آورده است و از اینجا



بخش سوم ا درنهایت، انسانی که با همه کس و همه چیز سر جنگ دارد می تواند پای همه هم نوعان و غیرهم نوعان خودش را به وادی کشمکش بکشانند. و در اینجای رسیم به آخرین نوع از کشمکش، بگذارید قبل از اینکه اسمش را بگویم، درباره منطق این تقسیم حرف بزنیم. ابتدا از انسان و خودش حرف زدیم، بعد این وضعیت را در تقارن گذاشتیم و از دل کشمکش درونی کشمکش بیرونی را بیرون کشیدیم، حالا در تقارنی جدید، کشمکش بیرونی فردی را در برابر کشمکش بیرونی غیرفردی (فراقردی، غیرآسانی، ...) قرار می دهیم، مگر انسان می تواند با اشیا و مظاهر دیگر جهان هستی هم کشمکش داشته باشد؟

در داستان «سگ گنده خانه آجرقرمز» از هادی کیاکاووسی، معلمی داریم که بازنش درباره اتفاقی غیرمعمول صحبت می کند، اینکه در مسیر مدرسه چند سگ او را دنبال کرده اند و رفتار بسیار مشکوکی داشته اند! ماجرای او و سگ ها همچنان ادامه پیدا می کند تا اینکه تبدیل می شود به یک بحران اساسی ویرانگر. در فیلم «دوراقتاده»، با کارگردانی رابرت زمکیس و بازی درخشان تام هنکس، شخصیتی داریم که طی ماجراهایی در یک جزیره خالی از سکنه گیر می افتد و حالا ناچار است هم برای نجات خودش از شر آن جزیره تلاش کند و هم برای بقای خودش در این مدت. این کشمکش طولانی بیش از چهار سال طول می کشد و او را به انسانی وحشی مانند و کاملاً منزوی و تنها تبدیل می کند. چیزی مشابه همین وضعیت را در

رفتار خودپرستی و منی می شود و از پس آن فره ایزدی از او جدا می گردد، یعنی پروردگار دست یاری خود را از پشت او برمی دارد، و سقوط می کند. ولی از سوی دیگر واکنش مردم نیز با این رهبر گمراه گشته از سر خرد ـ که در سراسر شاهنامه به عنوان بزرگ ترین داده ایزد ستایش شده است ـ نیست، بلکه رفتار مردمی است شتاب زده و شورش طلب، و از این رو آن ها چوب گمراهی رهبر خود را نمی خورند، بلکه چوب نادانی خود را. به سخن دیگر، در میتولوژی ایرانی، مردمان را از آن جهان بهشتین نخستین به بهانه گندم خوردن نرانده اند، بلکه این مردم، خود، مسئول بلایی هستند که بر سرشان آمده است، و اکنون آنچه در میتولوژی ایرانی جالب است این است که پس از جایگزین شدن دوزخ ضحاک بر بهشت جمشیدی دیگر اصل اسخن از آمدن سرما و گرما و گرسنگی و قحطی و بیماری و جنگ که زندگی مادی مردم را تهدید می کنند نیست، بلکه در درجه اول گله و شکایت از رخت بر بستن معنویات است. [...] و آنچه جالب تر است اینکه این وضعیت به نام یک مشیت الهی که باید پذیرفت و با آن ساخت تبلیغ نمی گردد، بلکه مردمی که خود موجب این وضع بودند خود نیز باید اکنون برای رفع آن دامن همت ببندند. و این همان اندیشه مبارزه میان نیک و بد در جهان بینی ایرانی است.

۲. شاهنامه و تاریخ

در شاهنامه، بخش ساسانیان را که با حدود ۱۷ هزار بیت بیش از یک سوم حجم کتاب را تشکیل می دهد، معمولاً، بخش تاریخی شاهنامه می نامند. با آنکه این بخش نیز دارای مطالب افسانه ای بسیار هست، ولی باز از نظر مطالب تاریخی دارای اهمیت بسیاری است. درباره تاریخ ساسانیان ما دارای مآخذی به زبان های یونانی و لاتینی و ارمنی و سریانی و پهلوی و عربی و فارسی هستیم، ولی مطالب شاهنامه، حتی پس از کنار گذاشتن افسانه ها و شرح بسط های شاعرانه آن، باز از نظر مقدار بر مطالب آثار دیگر می چربد.

۳. شاهنامه و فرهنگ باستان

اگر شما بخواهید درباره رسوم کشورداری و آیین های اداری و درباری در ایران پیش از اسلام تحقیق کنید، مانند دریافت مالیات،

سکه زدن، نوشتن نامه های دولتی، فرستادن و پذیرفتن سفیر، تشکیلات سپاه، سلاح های جنگی، رسم تاج گذاری، آیین باردادن و غیره و غیره، یا خواسته باشید درباره مراسم خانوادگی و اجتماعی تحقیق کنید، مانند زناشویی، نام گذاری روی کودک، آیین مهمانی و میزبانی، رامشگری و می گساری، جامه و آرایش و بوی های خوش، برگزاری جشن های ملی چون نوروز و مهرگان، آذین بستن شهر، هدیه دادن و تبار کردن، سرگرمی ها و بازی ها چون شکار و اسب دوانی و چوگان و شطرنج و ترد، برخی روابط و مناسبات میان اعضای خانواده و افراد جامعه، اعتقادات اخلاقی و دینی مردم، تا برسد به آیین سوگوری و تدفین، یا خواسته باشید درباره طبقات اجتماع و مشاغل گوناگون و وضع زنان تحقیق کنید یا خواسته باشید درباره برخی دانش ها و فنون چون پزشکی، نجوم و موسیقی و شعر تحقیق کنید، در تحقیق همه این زمینه ها، یکی از مآخذ مهم شما و گاه تنها ماخذ شما شاهنامه فردوسی است.

۴. شاهنامه و ادبیات پهلوی

اهم آنچه از ادبیات پهلوی به ما رسیده نوشته های دینی و زرتشتی است و از ادبیات غیردینی آن چیز [زیادی] به جا نمانده است. [...] برخی از آثار پهلوی در سده های دوم و سوم و چهارم هجری به عربی و فارسی ترجمه شدند تنها آنچه این ندیم در کتاب «الفهرست» از ترجمه های پهلوی به عربی نام می برد نزدیک صد کتاب و رساله است، ولی متأسفانه، نه تنها اصل پهلوی، بلکه تقریباً همه ترجمه های عربی و فارسی این آثار از دست رفته اند. [...] شاهنامه فردوسی ـ تنها حجم آن را که در نظر بگیریم ـ یکی از مهم ترین این آثار است و ما با داشتن شاهنامه ترجمه شاعرانه ای از «خداینامه» و تعداد زیادی از رسالات کوچک و بزرگ پهلوی، از جمله «کارنامه اردشیر بابکان» و «یادگار زریران» و «یادگار بزرگمهر» که اصل پهلوی آن ها نیز مانده است، دردست داریم.

۵. شاهنامه و فرهنگ ایران اسلامی

بسیاری از آنچه شاهنامه از فرهنگ باستان ایران گرفته بود، از میتولوژی [اسطوره شناسی] و تاریخ و آیین کشورداری و بسیاری از

اهمیت اثر سترگ فردوسی از نظر جلال خالقی مطلق

اگر شاهنامه را نداشتیم ...

آداب و رسوم خانوادگی واجتماعی، به فرهنگ ایران اسلامی منتقل شد، و بدین ترتیب شاهنامه مانند پلی شد که دو فرهنگ پیش از اسلام و بعد از اسلام ایران را به یکدیگر متصل ساخت، و آن استمرار فرهنگ ایران که با حمله عرب آسیب بزرگ دیده بود به وسیله شاهنامه تا حد زیادی مرمت یافت. تحقیقات بسیار زیادی لازم است تا بتوان همه جنبه های نفوذ شاهنامه را در زندگی ایرانیان نشان داد، از نفوذ شاهنامه در ورزش باستانی گرفته تا برسد به ادبیات توده و هنرهای نمایشی [...] و یا، برای مثال، بخش بزرگی از نام های ایرانی که ما روی کودکان خود می گذاریم ـ اگر بگذاریم ـ دراصل از شاهنامه گرفته شده اند.

۶. شاهنامه و زبان فارسی

[کسانی] هستند که معتقدند بدون نیازی که درمیان اهل قلم به شاهنامه پیدا شده بود زبان عربی جای زبان فارسی را می گرفت و با دست کم موضع آن را به عنوان زبان نوشتار بسیار ضعیف می کرد. صرف نظر از این موضوع، شاهنامه، به خاطر گنجینه بزرگ واژه های فارسی آن، برای موجودیت زبان فارسی اهمیت کمتری ندارد. اگر ما زمین آوار موجود و کهن زبان فارسی آن های را که مانند شاهنامه رقم واژه های بیگانه شان نسبت به کل واژه های کتاب از حدود پنج درصد بیشتر نیست، به یک جاگرد آوریم، حجم همه آن ها روی هم رفته به حجم شاهنامه نمی رسد، به طوری که، اگر شاهنامه را نداشتیم، هرکس می توانست ادعا کند که زبان فارسی بدون



رقم بزرگی از واژه های بیگانه زبانی ناتوان یا ـ دست کم ـ فاقد فصاحت و شیوایی است، از این رو، اگر ما شاهنامه را تیرک میانی خیمه زبان فارسی بنامیم، اغراق نکرده ایم.

۷. شاهنامه و ادبیات فارسی

شاهنامه کهن ترین اثر شعر فارسی است که به طور کامل به دست ما رسیده است، می توان تأثیر بزرگ این کتاب را بر سراسر ادب فارسی حدس زد، نه تنها مورخان و فرهنگ نویسان و حماسه سرایان و مؤلفان کتب اخلاق، بلکه اکثر متفکران و شعرای بزرگ زبان فارسی، از آن میان شیخ فریدالدین عطار، عمر خیام، شیخ اشراق سهروردی، مولانا سعدی و حافظ، هریک، به نحوی از شاهنامه تأثیر پذیرفته اند.

ولی شاهنامه، به عنوان بزرگ ترین منبع تاریخ و افسانه و لغت و حکمت و اخلاق ایرانی، تنها بر طبقه شاعران و متفکران پس از خود تأثیر نکرده است، بلکه به همان نسبت بر ادبیات توده ـ از میان آثار ادبی ما، هیچ اثری به اندازه شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ نتوانسته اند آن دیوار ضخیمی که طبقه باسواد را احاطه می کند بشکافند و به میان توده مردم نفوذ کنند، و از میان این دو اثر باز شاهنامه، به علت شهرت افسانه های آن، معروف توده های وسیع تری از مردم ایران است، حتی ایرانیانی که زبان مادری آن ها فارسی نیست و نیز ملل همسایه ایران، چون ترک ها، روس ها و عرب ها.

۸. شاهنامه و هنر شاعری ارزش ادبی یک اثر عبارت است از مجموعه ارزش هایی که آن اثر از جنبه های گوناگون دارد؛ جنبه هنری یک اثر تنها یکی از این ارزش هاست که البته در زیبایی یک اثر ادبی عنصری بسیار مهم است. [...] داستان هایی که در شاهنامه از جنبه هنر داستان سرایی اهمیت خاص دارند عبارت اند از داستان زال و رودابه، داستان هفت خان رستم، داستان رستم و هفت گردان در شکارگاه افراسیاب، داستان رستم و سپهراب، داستان سیاوخش، داستان رفتن گیو به ترکستان، داستان فرود سیاوخش، داستان اکوان دیو، داستان بیژن و منیژه، داستان رزم یازده رخ، داستان گشتاسب و کتایون، داستان هفت خان اسفندیار، داستان رستم و اسفندیار، و داستان رستم و شغاد، غیر از این چهارده داستان، قطعات کوچک و بزرگ بسیاری در شاهنامه هست که شاعر در آن ها فرصت سخن پردازی بیشتری یافته است، مانند قطعه نبرد رستم با اشکیوس، روایت تازیانه جستن بهرام، مرثیه باربد بر خسروپرویز، و غیره و غیره.

۹. شاهنامه و ملیت ایرانی

ملتی که هویت خویش را [پس از سقوط ساسانیان] از دست داده بود و نگران و سرگردان، می رفت تا در یک جهان چندملیتی به کلی متلاشی گردد، ناگهان، شناسنامه خود را بازیافت، بازیافت و ورق زد و دید که آن تازیان که دیروز بر او حکومت کردند و این ترکان که امروز به جای آنان نشسته اند روزگاری بندگان او بودند. فردوسی با آفرینش شاهنامه

رشته از هم گسیخته ملیت ایرانی را از نوگره زد. از آن پس، صد ها بد حادثه و آشوب زمانه بر ما گذشت. نام بچه ها و کوچ ه هایمان هم بیگانه گشت، ولی هویت ایرانی خود را همچنان نگه داشته ایم و این را تا حدود زیادی مدیون شاهنامه ایم.



قلب نهنگ

فیلم «زندگی پای» می بینیم، و همچنین در فیلم «۱۲۷ ساعت». این هانمونه هایی از کشمکش و درگیری شخصیت اصلی با وجهی از طبیعت و حیوانات، و در مجموع ـ عواملی غیرانسانی هستند. با توجه به همین مثال ها، بحث خودمان را پیش ببریم. در کشمکش بیرونی فراقردی، ممکن است که شخصیت با یک عامل غیرانسانی درگیری پیدا کند، این می تواند شامل نهاد های اجتماعی، سازمان ها یا جوه دیگری از تمدن بشری باشد، مانند دادگاه ها، نیروی پلیس، سازمان بیمه و اتحادیه ها، شاید با خودتان فکر کنید که درگیری با پلیس که می شود همان کشمکش بیرونی فردی، چون با یک فرد سروکار داریم، یا، وقتی می گوئیم دادگاه، این شامل قاضی و وکیل و منشی و عریضه نویس و تمام افرادی می شود که طی پیگیری پرونده های قضایی با آن ها مواجه می شویم!

در این مثال ها و هر مثال مشابه دیگر، باید به این توجه داشت که درست است که در این موقعیت ها یک یا چند انسان به نمایندگی از آن نهاد عمل می کنند، ولی این افراد هیچ مشکل و مسئله شخصی ای با کارا کتر اصلی ندارند، آن ها فقط به نمایندگی از قانون، سازمان، مجموعه و ـ خلاصه ـ یک عامل غیرانسانی به سراغ شخصیت داستان می آیند. شاید رمان شاهکار «محا کمه» از فرانزس کافکا ی بزرگ مثالی بی نظیر از چنین موقعیتی باشد. «یوزف ک»، شخصیت اصلی رمان، در پی یک احضاریه از قوه قضاییه، وارد ساختمان دادگاه می شود و در دالان ها و اتاق های بی شمار آن گیر می افتد و

با احترام عمیق و همیشگی به درباری عموداستاده، مردی که کلمات از توصیف عاجزند و او که پادشاه کلمات است.

